

جسور اسلا و مسئله از ریاضی

یکی از مهم‌ترین آثار فروپاشی فوق‌العاده سریع و ناگهانی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور مجموعه‌ای از کشورهای نوپا و مستقل به جای این جماهیر، لزوم طرح و تدوین هر چه سریع‌تر یک رویکرد جدید سیاسی در قبال این دگرگونی بود. این الزام و ضرورت به ویژه در مورد کشورهای حاد و عاجل می‌نمود که در این عرصه به ناگاه - مانند ایران - به جای یک قدرت واحد با طیفی از کشورهای جدید و نوظهور روبرو شدند.

بسیاری از کشورها و قدرت‌های جهانی که بنا به دلایلی متفاوت - از قرب و جوار جغرافیایی گرفته تا انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی - خود را درگیر تحولات این حوزه جدید یافتند، هر یک به نوعی در طرح و تدوین رویکرد مورد بحث اقدام کردند؛ آشنایی که در این زمینه از دانش و تجربه‌ای برخوردار بودند با سرعت و توانایی بیشتر و آشنایی هم که از یک چنین دانش و تجربه‌ای برخوردار نبوده، ولی به لزوم امر آگاهی داشتند، با تلاش برای کسب دانش و تجربه لازم وارد کار شدند.

برای ایران که از لحاظ موقعیت جغرافیایی، پیوندهای تاریخی و فرهنگی و انبوهی از دیگر ملاحظات سیاسی و اقتصادی، از این نظر در موقعیت شاخصی قرار داشت، اتخاذ یک چنین رویکردی با مجموعه‌ای از ویژگی‌های خاص توأم شد که هنوز هم به رغم گذشت بیش از یک دهه از این تحولات، بر نگرش و عملکرد کشور در قبال این حوزه سنگینی می‌کند.

در این بررسی به گوشه‌هایی از شکل‌گیری این رویکرد و ویژگی‌های خاص آن در قبال تحولات جمهوری آذربایجان اشاره می‌شود که از منظر علایق و منافع منطقه‌ای ایران یکی از مهم‌ترین حوزه‌های برآمده از فروپاشی اتحاد شوروی است.

تحولات غیرمنتظره

در حوزه قفقاز نیز همانند بسیاری از دیگر نقاط اتحاد شوروی، فرایند فروپاشی با مجموعه‌ای از تنش‌ها و درگیری‌های قومی و ملی توأم شد که در جنوب قفقاز به صورت اختلافی عمیق و اساسی میان ارمنی‌ها و آذربایجانی‌ها بر سر منطقه قراباغ کوهستانی بروز کرد. قراباغ که با اکثریت ارمنی خود از بدو چیرگی بلشویک‌ها در قفقاز، از سال‌های نخست دهه ۱۹۲۰ میلادی به صورت یک منطقه خود مختار تحت نظارت باکو قرار داشت، اینک خواهان الحاق به ارمنستان بود. تنش‌ها و درگیری‌های حاصل از این تحولات که بالاخره به شروع یک جنگ تمام عیار میان ارمنی‌ها و آذربایجانی‌ها منجر شد در احیاء و سرریز مجموعه‌ای از ارزش‌ها و گرایشات ملی که در نهایت زیربنای فکری استقلال این دو جمهوری را تشکیل دادند، نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد.^۱

یکی از مباحث مهمی که در این دگرگونی‌های ملی در جمهوری آذربایجان مطرح شد بحث «دو آذربایجان» بود؛ خواست وحدت مجدد منطقه‌ای که از نظر حضرات در خلال «توافق» روسیه و ایران در معاهدات گلستان و ترکمانچای در قرن نوزدهم به دو نیمه تحت سلطه روس و ایران تقسیم شده بود، از جمله شعارهایی بود که گروه‌های مخالف آذربایجانی در این دوره مطرح کردند. «جبهه خلق آذربایجان» که پس از یک سال و اندی مبارزه بر ضد تلاش‌های ارامنه قراباغ و بی‌عملی مقامات حکومتی شوروی در این زمینه بالاخره در تابستان ۱۹۸۹، به یک حرکت رسمی و جدی تبدیل شد در برنامه مصوب ۱۹۸۹ خود ضمن طرح خواسته «الغاء تمام مرزهای سیاسی در راه توسعه ارتباطات فرهنگی و اقتصادی با آذربایجان جنوبی» که با اشاره‌ای به ماهیت غیر قابل انکار مرزهای ایران و شوروی توأم بود، خواهان «اعاده وحدت قومی آذربایجانی‌هایی...» شد که «... در دو سوی مرز زندگی می‌کنند.» و در ادامه این بحث افزود «... مردم آذربایجان باید به مثابه یک تمامیت واحد مورد شناسایی قرار گیرند؛ روابط اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی باید میان ملت تقسیم شده ما اعاده گردد، تمام موانع بر سر راه ایجاد رابطه مستقیم انسانی (دیدار اقوام و دوستان) باید ملغی گردد.»^۲

ایران که به نظر می‌آید این گونه مباحث را دنبال نمی‌کرد و طبیعتاً متوجه تبعات احتمالی آن نیز نبود، هنگامی به ناگاه و به نحوی غیرمنتظره رو در روی این پدیده قرار گرفت که در اوایل

زمستان ۱۳۶۸/۹۰-۱۹۸۹ گروه‌هایی از مردم جمهوری آذربایجان رو به مرزهای مشترک ایران و شوروی نهاده، با تلاش برای از میان برداشتن موانع مرزی و عبور از رود ارس درصدد تحقق خواسته‌های مورد بحث آمدند.

نمونه‌هایی چند از گزارش‌های جراید وقت ایران، خود به روشنی مبین طرز تلقی رایج در آن دوره از این مجموعه تحولات است. روزنامه جمهوری اسلامی در گزارشی از «ادامه تظاهرات مردم مسلمان آذربایجان شوروی در مناطق مرزی» به نقل از خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی نوشت که در «... این تظاهرات گروه‌هایی از مردم مسلمان آذربایجان شوروی با سردادن تکبیر و شعارهای اسلامی، وحدت هر چه بیشتر کلیه مسلمانان را خواستار شدند...»^۳

اگر چه گزارش‌های واصله دیگر، و حتی گزارشی که چند روز بعد در خود جمهوری اسلامی در این زمینه منتشر شد با اشاره به شعارهای مشخصی چون «آذربایجان بزرگ اولسون، کمونیست نابود اولسون» [آذربایجان یکی شود، کمونیست نابود گردد] و یا «آذربایجان بزرگ اولسون، مرکز تبریز اولسون» [آذربایجان یکی شود، مرکز تبریز شود]،^۴ از ماهیت ناسیونالیستی این تحركات حکایت داشت ولی کماکان از این ماجرا به عنوان یک حرکت اسلامی یاد شده و حتی همین تظاهرات و شعارها در کنار رود ارس به «دادن شعارهای اسلامی» و خواست «وحدت میان مسلمانان» تعبیر گردید.^۵



هنگامی هم که دیگر گزارش‌های واصله از این تحولات - از جمله گزارش‌های رسانه‌های غربی - از ماهیتی به کلی متفاوت حکایت داشت. آن را به حساب غرض و مرض رسانه‌های مزبور گذاشتند؛ روزنامه جمهوری اسلامی که بر خلاف پاره‌ای از دیگر روزنامه‌های ایران مانند اطلاعات به صرف انتشار حداقلی از اخبار خنثی در این زمینه اکتفا نکرده و نظر خود را نیز بیان داشت، در واکنش به این گونه گزارش‌های رسانه‌های غربی و به ویژه رادیو بی‌بی‌سی که بر وجه ناسیونالیستی امر تأکید داشت در مقاله‌ای تحت عنوان «مروری بر حوادث اخیر آذربایجان شوروی و شیطنت رسانه‌های غرب» از «اهداف» خاص این رسانه‌ها سخن به میان آورد و این تأکید را ناشی از «عناد» بی‌بی‌سی یا «انگیزه‌های اسلام‌خواهانه مردم» تعبیر کرد.^۶

در این میان در حالی که فقط روزنامه کیهان در مقاله‌ای تحت عنوان «ضرورت حفظ هوشیاری در برابر وقایع آذربایجان شوروی»، ضمن ابراز نگرانی از طرح و بحث انواع نظریه‌های شتابزده در این عرصه، تحولات مزبور را اصولاً یک «مسئله داخلی» شوروی دانسته و خواستار تأمل و هوشیاری بیشتری در این زمینه بود.^۷ مصادره به مطلوب صاحب‌نظران ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت؛ روزنامه اطلاعات در ستون موسوم به «نقد حال» در مقاله‌ای تحت عنوان «فطرت الهی» ضمن اشاره به تجمع مردم آذربایجان شوروی در ساحل شمالی رود ارس، از «حسین، حسین» گفتن آنها سخن به میان آورد و آن که «تکبیر می‌گفتند و می‌گریستند» به عقیده نویسنده این یادداشت: «... حضور آنان، تکبیر آنان و گریه‌شان دلیل روشنی است که گرایش دینی در سرشت انسان است؛ جوهره وجودی اوست و لاتبدیل لخلق الله آفرینش خدایی دگرگونی نمی‌پذیرد. ممکن است استبداد و ستم استالین و یاران و هم باوران او ملتی را سرکوب کند، اما اندیشه دینی و ایمان مذهبی از بین نمی‌رود...»^۸

اگر چه چنین تعبیری در باب دین و فطرت الهی و دیگر موارد مشابه می‌توانست به طور کلی، تعبیر درخور توجه و قابل بحثی باشد، ولی همان گونه که اشاره شد به ماهیت اصلی تحركات جاری در جمهوری آذربایجان که اصولاً حرکتی ناسیونالیستی و بر یک طرز تلقی خاص از پدیده «دو آذربایجان» استوار بود، ربطی نداشت.

از دانسته‌های موجود چنین برمی‌آید که این رسانه‌های روسیه بودند که برای «تخریب» وجهه جبهه خلق و اصولاً کل حرکت آزادی‌خواهانه‌ای که در جمهوری آذربایجان آغاز شده بود از این تحركات به عنوان «بنیادگرایی اسلامی» و پدیده‌ای مرتبط با انقلاب اسلامی ایران یاد می‌کردند؛ «اتهامی» که سران جبهه خلق در رد و نفی آن درنگ نکردند. توفیق قاسموف در نوشته‌ای در واکنش به این گونه گزارش‌های جراید روس خاطر نشان ساخت که «... مسلمانی به معنای دقیق

کلمه در آذربایجان نیست. بیشتر آذری‌ها حتی نمی‌دانند که در قرآن چیست. دین به صورت چنان کاملی در جمهوری ما سرکوب شده که تقریباً به دست فراموشی سپرده شده است.^۹ در واقع در آن سامان بحث دین نیز تحت‌الشعاع موضوع ایران قرار داشت: این بخش از مصاحبه اکرم ایللسلی با نشریه معتبر ادبیات و اینچه صنعت در ۱۰ ژوئیه ۱۹۹۸ خود به اندازه کافی روشن و گویا بود: وی با اشاره به موضوع مذهب و این که «... ملت هنوز خود را از شر نفوذ بزرگترین و خشن‌ترین استعمارگر خود، ایران، خلاص نکرده است...» چنین اظهار داشت که: «... اگر نظر مرا بخواهید دین اسلام نه فقط هیچ روشنگری یا پیشرفتی برای زندگی مردم آذربایجان به همراه نداشتند بلکه بر عکس بی‌دلیل نیست که بسیاری از کسانی که برای ملت ما طلب ترقی و پیشرفت داشته‌اند - خواسته یا ناخواسته - بر ضد آن وارد شده‌اند...»^{۱۰} و به همین دلیل نیز تلاش‌هایی برای انتشار نشریاتی چون اسلام، اسلام سسی، و تبریز که گذشته از یک وجه دینی، در جهت طرفداری از جمهوری اسلامی ایران نیز عمل می‌کردند، تداوم چندانی نیافت و گفتمان ضد ایرانی در جراید باکو وجه غالب خود را حفظ کرد.^{۱۱}

جالب آن است در حالی که در خود جمهوری آذربایجان با فروکش تب و تاب هجوم به مرزهای مشترک - و به ویژه پس از ضربه حاصل از مشاهده بی‌تفاوتی ساکنین «نیمه جنوبی» نسبت به این حرکات -^{۱۲} تبلیغ و تهییج جاری برای یک «آذربایجان واحد» نیز تا اندازه‌ای فرو نشست و پاره‌ای از صاحب‌نظران امر، «اتحاد شمال و جنوب» را در شرایط فعلی میسر ندانسته و اتخاذ سیاست واقع‌گرایانه‌تری را توصیه می‌کردند.^{۱۳} هنوز در ایران میل به نادیده انگاشتن واقع امر و ارائه یک تعبیر و تفسیر اسلامی از این تحركات غالب بود؛ هنوز هم از تجمع «عده کثیری از مرزنشینان... در کناره رود ارس» سخن در میان بود و این که «... با شعارهای الله اکبر، لا اله الا الله بر اسلامی بودن قیام خود صحه گذاشتند...»^{۱۴}

حتی روزنامه رسالت که در همین ایام با انتشار متن مصاحبه خبرنگار اعزامی خود به باکو با یکی از فعالین جبهه خلق، تصویر واقع‌گرایانه‌تری از تحولات آن حدود و به‌ویژه آراء احزاب و گروه‌های باکو در قبال ایران ارائه کرده بود،^{۱۵} در نوشته‌ای دیگر، پس از اشاره به «... روند حوادث و تحولات بین‌المللی و داخلی، از جمله شکست ایدئولوژی مارکسیسم و تغییرات بلوک شرق و گسترش جنبش اسلامی در جهان...» دلیل اصلی اقتدار فزاینده جبهه خلق را در همسویی با این تحولات دیده و اظهار داشت: «بدین ترتیب جبهه خلق آذربایجان که در میان پنج جنبش و تشکیلات دیگر مسلمانان آذربایجان شوروی روز به روز خود را به اعتقادات مسلمان شیعه آذربایجان نزدیک کرد... در نهایت به یک جنبش آذری مستقل از حزب کمونیست و خواستار

تغییرات رادیکال در جهت استقلال هر چه بیشتر آذربایجان شوروی و اعطای حق تعیین سرنوشت مسلمانان شیعه آذربایجانی به خودشان...» تبدیل شد.^{۱۶}

در واقع تنها در پی تشدید تنش‌های داخلی در جمهوری آذربایجان و به قدرت رسیدن همین جبهه خلق در مراحل بعد بود که بالاخره به نحوی غیرقابل اغماض و به رغم تمامی مقاومت‌ها برای ندیدن واقع امر، نادرستی چنین برآوردهایی آشکار شد.

ستیزه با ایران به عنوان مظهر «ستم بر آذربایجان جنوبی» که پیش از این نیز بخش مهمی از جهان‌بینی این گروه را تشکیل می‌داد، با شکست‌های نظامی آذربایجانی‌ها در برابر تعرض ارمنی‌های قراباغ به نقطه اوج خود رسید؛ در این مرحله در حالی که دولت ایران درگیر یک رشته تلاش‌های میانجیگرانه برای یافتن یک راه‌حل مسالمت‌آمیز بر این مناقشه بود، تهمت هواداری از ارامنه نیز بر دیگر «اتهامات» موجود افزوده شد.

جبهه خلق که با فراخواندن عامدانه نیروهایش از جبهه جنگ زمینه پیشروی ارامنه، پیش آمد کشتار خوجالی و ایجاد بحرانی را فراهم کرد که در خلال آن دولت ایاز مطلب اف سقوط و خودش به قدرت رسید، اینک ایران را متهم کرد که با سرگرم ساختن طرف آذربایجانی موجبات این امر را فراهم آورده است.^{۱۷}

طرح اتهاماتی از این دست، به انضمام «اتهامات» پیشین ایران در زمینه «ستم ملی و تبعیض در حق آذربایجان جنوبی» چنان در خلال مبارزات انتخاباتی ابولفضل ایلچی‌بیگ رهبر جبهه خلق بالا گرفت، که حتی مطبوعات ایران نیز که با سماجت و بیگیری خاصی، پدیده دیگری را جستجو کرده و انتظار می‌کشیدند، ناچار لب به اعتراض گشودند. مع‌هذا حتی در این مرحله نیز اعتراضات مزبور بیشتر به صورت رشته نامه‌هایی از سوی خوانندگان آذربایجانی - و نه مقالات و سرمقاله‌های خود روزنامه - تنظیم شده و بیشتر حالت گلایه داشت؛ در اوایل تیر ماه ۱۳۷۱ یکی از خوانندگان روزنامه جمهوری اسلامی در «نامه‌ای به ایلچی‌بیگ» از این که وی گفته بود «... در ایران به آذری‌ها و زبان آذری ظلم شده نمی‌توانم نسبت به سرنوشت میلیون‌ها آذری که در ایران زندگی می‌کنند بی‌تفاوت باشم...» شکایت داشت^{۱۸} و خواننده‌ای دیگر نیز از آن گله داشت که وی «... در نطق انتخاباتی خود آرزو کرده بود جمهوری اسلامی ایران طی پنج سال آینده تجزیه شده و کرد و ترک و فارس و بلوچ و سایر اقوام و لهجه‌ها [؟] به خود مختاری برسند...»^{۱۹}

ولی با این حال هنوز هم تمایلات صریحی بر ناباوری مشاهده می‌شد. روزنامه سلام ضمن انتشار نامه‌ای از سوی یکی از خوانندگان روزنامه در افشای آرای واقعی سران جبهه خلق درباره ایران و «آذربایجان جنوبی» که در آن به ابعاد واقعی ماجرای خوجالی نیز اشاره شده بود، لازم

دانست که اعلان کند که این نامه را به رغم «مواضع تعصب‌آمیز ناسیونالیستی» اش و این که ظاهراً مبین آراء «ارامنه» است، چاپ می‌کند.^{۲۰}

در توصیف بیشتر این نابوری و امتناع از رویارویی با واقعیت، به گزارش روزنامه *ابرار* از این تحولات می‌توان اشاره کرد؛ روزنامه‌ای که اگر چه در مقایسه با دیگر جراید وقت دیدگاه بازتری نسبت به این ماجرا داشت ولی باز هم در گزارش خبرهایی مانند آن که «... جبهه خلق در آینده از روند اسلام‌خواهی و استقلال‌طلبی ضدآمریکایی ایران در منطقه جلوگیری خواهد کرد ...» از تاکید بر آن که «رسانه‌های غربی می‌گویند» غافل نشد و در اشاره به دیگر مباحث مطرح چون گسترش تحركات پان‌ترکیستی در منطقه بعد از پیروزی جبهه خلق و تلاش جبهه مزبور برای آن که «... مرزهای آذربایجان را به سمت مرزهای ایران گسترش داده و رؤیای امپراتوری ترک یا آذری را تحقق بخشد ...» قید «از نظر رسانه‌های گروهی غرب» را فراموش نکرد.^{۲۱}

عبرت روزگار

با این حال و به رغم تمامی این اظهار نظرهای توأم با تردید و احتیاط، در این که در خلال تحولات منجر به قدرت رسیدن جبهه خلق و بروز یک چنین صراحتی در مواضع ضد ایرانی آنها، در دیدگاه، و یا به عبارت دقیق‌تر انتظار اولیه ایران نسبت به تحولات جمهوری آذربایجان، تغییری عمده صورت گرفت، تردید نیست. از این مرحله به بعد نه فقط آن شور و هیجان شتابزده در رسانه‌های کشور فروکش کرد بلکه فضایی از سردی و بی‌اعتمادی بر مناسبات طرفین حکمفرما شد که به رغم فراز و نشیب‌هایی در این روابط، هنوز هم به قوت خود باقی است.

برخلاف ابراز امید قاسموف - وزیر خارجه دولت تازه تشکیل ایلچی بیگ - برای رفع و رجوع این مسائل که «مواضع اخیر آقای ابوالفضل ایلچی بیگ رئیس جمهور آذربایجان، در دوران تبلیغات انتخاباتی» را «غیرمستولانه» خواند و اظهار داشت که «این مواضع تصحیح خواهد شد و از این پس مسلماً شاهد تکرار آن نخواهیم بود»^{۲۲} در دوران حکمروایی ایلچی بیگ نه فقط این مواضع تصحیح نشد که شدت و حدت بیشتری نیز یافت.^{۲۳}

اگر چه با ادامه عقب‌نشینی‌های پی در پی نیروهای آذربایجانی در برابر قوای قراباغ و تشدید بحران حاکم بر حکومت باکو، دولت ایلچی بیگ نیز دوام چندانی نیاورد و در تابستان ۱۳۷۲/۱۹۹۳ جای به حیدر علی‌اف سپرد که از چهره‌های بر جای مانده از نظام کمونیستی پیشین بود ولی این دگرگونی نیز با آن که تا حدودی از تنش‌های جاری در مناسبات دو کشور کاست، ولی در سردی حاکم بر مناسبات ایران و آذربایجان تغییر چندانی ایجاد نکرد.

روی کار آمدن حیدرعلی‌اف که در این مدت در مقام صدر شورای عالی نخجوان مناسبات نسبتاً دوستانه‌ای با ایران داشت و پاره‌ای از منابع نیز در این جابجایی قدرت، پشتیبانی ایران را بی‌تاثیر ندیده بودند،^{۳۴} اگر چه برای مدت زمانی کوتاه در رسانه‌های ایران با استقبال و امیدواری‌هایی توأم گردید؛ ولی به رغم تمام تمایلات موجود، دیگر از به قدرت رسیدن این افسر عالی‌رتبه کا.گ.ب که در دوره برژنف ریاست حزب کمونیست آذربایجان را برعهده داشت و برای مدتی نیز عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود، نمی‌شد به عنوان پیروزی اسلام خواهان آن حدود یاد کرد.

در این دوره که هنوز هم ادامه دارد، سوای بالا گرفتن اختلافاتی چون نحوه مشارکت ایران در بهره‌برداری از منابع نفتی دریای خزر و یا نگرانی‌های حاصل از توسعه روابط جمهوری آذربایجان با آمریکا و اسرائیل، ابراز آراء خصمانه نسبت به ایران کماکان ادامه یافت؛ هنوز هم ایران به هواداری از ارامنه متهم می‌شود و تحریک و تبلیغ در زمینه بحث «ستم فارس‌ها بر آذربایجان جنوبی» نیز ادامه دارد. میان این دو گروه در اصل مطلب یعنی «دو پاره» شدن آذربایجان به دست روسیه و ایران و لزوم اعاده «یگانگی» آن اختلافی وجود ندارد، تنها اختلاف آنها در نحوه طرح و زمان طرح آن است. گروه حاکم با توجه به مسائل جاری و به ویژه مناقشه لاینحل قراباغ، تأکید بر موضوع «آذربایجان جنوبی» را در این مرحله دور از مصلحت و سیاست می‌داند.

ایران در عرصه تحولات قفقاز با دشواری‌های بسیاری روبرو است. بی‌ثباتی سیاسی جمهوری‌های بر جای مانده از اتحاد شوروی؛ انبوهی از مناقشات بالفعل و بالقوه داخلی؛ تغییرات سریع در زمینه آرایش منطقه‌ای قدرت‌های جهانی، به ویژه بعد از ماجرای ۱۱ سپتامبر؛ موضوع چگونگی بهره‌برداری از منابع نفت و گاز دریای خزر... هر یک به تنهایی معضلی است چه رسد به ترکیب توأمان همگی، ولی با این حال اگر از برخی عوامل مهم و تعیین کننده چون امتناع از حل و فصل هر چه سریعتر اختلافات موجود با ایالات متحده که در تمامی عرصه‌ها سیاست خارجی ایران را تحت‌الشعاع قرار داده است، صرف‌نظر کنیم، در مجموع جهات اصلی رویکردهای رسمی جمهوری اسلامی نسبت به این‌گونه مسائل نادرست نبوده است.

آنچه که در این عرصه - و دیگر سیاست‌های منطقه‌ای ایران - فقدانش کاملاً محسوس می‌باشد، تبیین یک چارچوب صریح و شفاف برای این جهات اصلی است؛ جهاتی که به نظر می‌آید بیشتر به صورتی تدریجی و تجربی شکل گرفته و هنوز در قالب یک چارچوب شفاف، مدون و نهادینه نشده‌اند. تجربه قفقاز خود در این زمینه گویا و واضح است.

یک چارچوب ایرانی

در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیش آمد نخستین مواجهه ایران با مراحل اولیه شکل‌گیری یک نظام جدید منطقه‌ای، انتظار شکوفایی یک موجودیت اسلامی جدید - که با انتظارات حاکم بر رویکرد اولیه انقلاب اسلامی به جهان پیرامون خود نیز سنخیت داشت - بر کل رویکرد ایران در این زمینه به خصوص و سیاست‌های متخذه بر این اساس غالب شد و به رغم آن که بنا به دلایلی که در آغاز این بررسی نیز بدان اشاره گردید، آشکار شدن نادرستی این باور به درازا نکشید و این رویکرد عمری کوتاه و گذرا یافت، ولی تأثیرش دیرپا و ماندگار بوده است.

نتایج عملی این رویکرد را در دو عرصه داخلی و خارجی می‌توان پی گرفت؛

اتخاذ یک چنین رویکردی از لحاظ داخلی به شکل‌گیری پدیده‌ای منجر شد که از آن می‌توان به عنوان رسمیت بخشیدن به نوعی از ترک‌گرایی شبه اسلامی یاد کرد؛ ترک‌گرایی که تا پیش از این بیشتر در تیول گروه‌های چپ خلقی و یکی دو محفل ترک‌گرای غیر چپ قرار داشت، اینک به شکل مجموعه‌ای از ضمایم و نشریات مستقل پاره‌ای از نشریات و مؤسسات رسمی - همانند نشریه *یول کیهان*، *سهند* از انتشارات اطلاعات، *اسلامی پیرلیک* از انتشارات تبلیغات اسلامی ... صورتی رسمی و مشروع یافت که پیش از این از آن برخوردار نبود.

یک نمونه از تبلیغات پان ترکی، اسفند ۱۳۷۸

بسمه تعالی

سازمان یونسکو طی آماری ترکی را
سومین زبان باقاعده و زنده دنیا معرفی
کرده و فارسی را لهجه‌سی و سوم
عربی به حساب آورده است.

زبان ترکی بیش از بیست و چهار هزار
فعل دارد.

سازمان یونسکو سال ۱۹۹۹ م
«دده قور قور»

در این فضای جدید، بحث «دو آذربایجان» که هم از لحاظ تاریخی بحث نادرستی است و هم از لحاظ سیاسی موضوعی خطرناک، بستر مجموعه تحرکاتی قرار گرفت که اصولاً ماهیتی ناسیونالیستی داشته ولی در توجیه خود، این تحرکات را زمینه‌ای لازم و ضروری جهت گشایش مذهبی موعود وانمود می‌ساخت. اگر چه بعد از مدتی با دگرگونی‌های پیش آمده در کل دیدگاه رسمی این وجه مطبوعاتی رسمی نیز فروکش کرد و بسیاری از این ضمایم تعطیل شدند ولی این تجربه راهگشای انتشار یک مجموعه وسیع و هماهنگ از نشریات ترک‌گرا در سطح محلی و منطقه‌ای شده‌اند که اسلام‌گرایی وجه مشخصه اصلی آنها به نظر نمی‌آید.^{۲۵}

از نقطه نظر تحولات خارجی نیز که موضوع اصلی این بررسی است از آنجایی که رویکرد اولیه جمهوری اسلامی نسبت به تحولات قفقاز نتوانست با زمینه تاریخی و واقعی مناسبات این دو حوزه پیوند استواری برقرار کند و از آن نیرو بگیرد، در پی تحولاتی چند، به نحوی محسوس از تکاپو ایستاد و دچار وضعیتی انفعالی و دفاعی گشت که هنوز هم دامن‌گیر آن است.

یکی از گویاترین مواردی که می‌تواند گوشه‌هایی از این مشکل را بیان کند، ماجرای تلاش ایران است برای ایفای یک نقش میانجی در مناقشه قراباغ؛ نقشی که از هر جهت با موقعیت تاریخی و منطقه‌ای ایران مناسبت داشته و دارد، ولی چون بر یک چارچوب واقعی مبتنی نبود به نتیجه نرسید؛ سابه‌گریز ناپذیر بحث «دو آذربایجان» بر این موضوع نیز سنگینی کرد و میل به نادیده انگاشتن این بحث کمکی به رفع آن نکرد.

از همان مراحل نخست فروپاشی شوروی در سال ۱۹۸۸ که با انتشار فزاینده نشریات مخفی و نیمه مخفی در آذربایجان شوروی توأم شد و به ویژه بعد از ۱۹۸۹ که این گونه نشریات اجازه انتشار رسمی و آزادانه یافتند، در کنار مطالب مربوط به تحولات فرهنگی و سیاسی «آذربایجان جنوبی» و فرایند رشد «آگاهی ملی» در این سامان، یکی از دیگر مباحثی هم که در این زمینه مطرح می‌شد نقش بالقوه «آذربایجان جنوبی» در رویارویی‌های جاری در قراباغ بود؛ ابراز اطمینان از آن که «... برادرانمان، در جنوب ما را در حل و فصل مناقشه قراباغ کمک خواهند کرد...» یکی از مهمترین مضامین مطرح شده در این بحث بود.^{۲۶}

در واقع همان گونه که جمهوری اسلامی نیز در رویکرد اولیه خود نسبت به تحولات قفقاز دستخوش مجموعه‌ای از تصورات و انتظارات شد، آنها نیز به نوعی دیگر - یعنی در چارچوب افسانه «دو آذربایجان» - دستخوش تصورات و انتظاراتی بی‌اساس شدند: در این دنیای خیالی، که در نهایت بخشی از توران زمین را تشکیل می‌داد، دیگر از جمهوری آذربایجان و جمعیت هفت و نیم میلیونی آن صحبت نمی‌شد، بلکه از یک موجودیت قوی و نیرومند سخن در میان بود و یا به گونه‌ای که

ایلچی بیگ در یکی از پیشنهادهای خود مبنی بر ایجاد یک کنفدراسیون واحد با ترکیه مطرح کرد از «۴۰ میلیون آذری» صحبت می‌شد که می‌بایست با «۷۰ میلیون ترک آناتولی ... یک کشور ۱۱۰ میلیونی تشکیل دهند [و] پس از این وحدت به جهان بگوییم که در این منطقه بدون تایید این کشور غول‌آسا، هیچ کاری صورت نخواهد گرفت.»^{۲۷}

ادامه این نوع محاسبات در جنگ تبلیغاتی نشریات باکو بر ضد ارمنی‌ها که با تاکید مستمر بر این موضوع استوار بود که تصور نشود ما فقط هفت و نیم میلیون جمعیت داریم، بیست میلیون هم در «آذربایجان جنوبی» داریم اصولاً نمی‌توانست ایران را از موقعیتی برخوردار کند که بتواند به عنوان یک قدرت بی‌طرف - چنان که اقتضای کار بود- وارد عمل شود. براساس یک چنین تصور نادرستی اصولاً از ایران انتظار آن داشتند که در کنار نیروهای آذربایجانی به قلع و قمع ارمنی‌ها مشغول شود و نه میانجی‌گری و هنگامی هم که این انتظارات برآورده نشد، تمامی اقدامات گسترده و مهم ایران در این زمینه - که حتی قدرت‌های مخالف ایران نیز به اهمیت آن واقف بوده و هستند، به سادگی نقش بر آب شد، و نتیجه عکس داد.

توفیق سهل و آسان مخالفین محلی و منطقه‌ای ایران در تشبیه نادرست این تلاش‌های میانجی‌گرانه که با حمایت بی‌چون و چرای ایران از مواضع جمهوری آذربایجان در این مناقشه توأم شد - حال آن که این مناقشه طرف دیگری هم دارد - و همچنین کمک بی‌دریغ ایران به جمهوری آذربایجان که در نقاطی چون نخجوان اهمیتی حیاتی دارد، به نوعی «همدستی و تسانی» ایرانیان و ارمنی‌ها نیز در همین تصور و انتظار نادرست ریشه داشت.



واحد مستقل آذربایجان جمع هم
United Independent Azerbaijan Front's
(UIAF)

مشکل اصلی مسئله آذربایجان آن است که ما بدون توجه به دگرگونی‌های مهمی که در این صد و اندی سال عرصه تاریخ و فرهنگ، قفقاز را دگرگون ساخته هنوز با تصویری رؤیایی از یک عصر کهن یگانگی، خود را دوست میهنی و برادر ایمانی جمهوری آذربایجان و مستظهر به یک پیوند دیرینه فرض می‌کنیم و آنها نیز براساس یک تصور غلط دیگر، ما را دولتی غاصب و ستمگر که در یکی از آخرین اعمال ستمگرانه خود، آذربایجان «واحد و یکپارچه» را با روسیه به دو نیم کرد ... و تا این تصور و تلقی بنیانی تصحیح نشود، در هیچ یک از مسائل و مضامین مطرح در مناسبات دو کشور پیشرفتی حاصل نخواهد شد.

از همان مراحل نخست پیش آمدهای خلاف انتظار جمهوری اسلامی و ابراز آشکار نارضایی‌ها - که سرآغاز آن را در همان گلایه‌های مندرج در جراید تیر ۱۳۷۱ می‌توان پی گرفت - بخش اصلی اختلاف نظرها و انتقادات ایران نسبت به جمهوری آذربایجان در حول و حوش مضامینی محدود و منحصر بوده است مانند ابراز نارضایتی از این که چرا جمهوری آذربایجان در توسعه روابط سیاسی و اقتصادی خود «جمهوری لائیک ترکیه» را سرمشق قرار داده، با «شیطان بزرگ» رابطه دارد و یا می‌خواهد با اسرائیل ارتباط برقرار نماید.^{۲۸} بعد از آن نیز با پیش آمد حذف ایران از کنسرسیوم نفت خزر در سال ۱۹۹۵ به دلیل فشار آمریکا، مضامینی چون مسیر انتقال نفت و گاز آسیای میانه و قفقاز به بازارهای جهانی و سهم ایران در منابع انرژی دریای خزر، نیز بر گلایه‌های پیشین اضافه شده است، حال آن که بستر اصلی تنش و سوءظن موجود، موضوع دیگری است و این‌ها تمام فرع بر آن.

ایران در روابط خود با قفقاز جز بر مبنای ترسیم یک چارچوب واقعی از پیشینه تاریخی مناسباتش با این حوزه که در آن سعی و تلاش در جهت رفع شبهه «دو آذربایجان» نقشی محوری دارد، و کسب تفاهم در این زمینه هیچ راهی ندارد. راه سخت و دشواری است، ولی جز این نیز راه دیگری نیست.

در ادامه این راه نکاتی چون شناسایی و درک دگرگونی‌های حاصله در قفقاز در ادوار بعد از گسست پیوندهای کشوری ایران با قسمت‌هایی از این حوزه در قرن نوزدهم و بدین ترتیب پشت سر گذاشتن حدیث، «هفده شهر قفقاز» و غیره از سوی ما از اهمیتی اساسی برخوردار است.

تنها با تاکید بر احساس علاقه و مسئولیت ایران نسبت به تمامی این حوزه‌ها، از خانات شروان و گنجه گرفته تا ملوک خمسه قراباغ و خانات ایروان و نخجوان، از هر قوم و نژاد و مذهبی هم که مردمان آن باشند - به گونه‌ای که در طول سنت چند هزار ساله فرمانروایی و تعامل ایرانیان در این حوزه معمول و مجری بوده است - می‌توان از عهده تبیین جایگاه واقعی کشور در این عرصه برآمد.

جایگاهی که ایران عملاً نیز بدان پایبند است و با توجه به مقتضیات آن عمل می‌کند ولی به دلیل خاطره برجای مانده از تصورات و انتظارات مراحل نخست فروپاشی شوروی، هنوز به تبیین صریح آن قادر نیست.

براساس یک چنین شالوده‌ای است که می‌توان با توجه به توانایی و امکانات گسترده کشور در این حوزه که پیوندهای مذهبی، مشترکات فرهنگی، منافع متقابل سیاسی و اقتصادی ... را نیز شامل می‌شود، به تعریفی از منافع ملی ایران در این عرصه دست یافت و براساس آن نیز عمل کرد؛ و این مهمی است که به رغم گذشت بیش از یک دهه از شروع دور جدید مناسبات منطقه‌ای ایران و قفقاز هنوز قدم شایسته‌ای در جهت تحقق آن برداشته نشده است.

گفتگو ۹۱

یادداشت‌ها

۱. در مورد این مناقشه، آثار و منابع متعددی منتشر شده که یکی از آخرین و بهترین آنها اثر ذیل است:
Edmund Herzig, *The New Caucasus, Armenia, Azerbaijan and Georgia*, The Royal Institute of International Affairs, London, 1999

همچنین بنگرید به کاوه بیات، *بحران قراباغ*، تهران: انتشارات پروین، ۱۳۷۲

۲. به نقل از:

Tadeusz Swietochowski, *Russia and Azerbaijan*, 1995, Columbia University Press, p. 200

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳ دی ۱۳۶۸

۴. همان ۱۷ دی ۱۳۶۸

۵. همان

۶. همان ۱۹ دی ۱۳۶۸

۷. کیهان، ۱۷ دی ۱۳۶۸

۸. اطلاعات، ۲۰ دی ۱۳۶۸

9. Swietochowski, op.cit, pp. 203-204

۱۰. به نقل از:

Azerbaijan –Iranian Relations, FAR Centre Monitoring Group, Baku, Azerbaijan, 1996, p.4

(از این پس به نام AIR از این ماخذ یاد خواهد شد)

11. Ibid

12. Swietochowski, op.cit, pp. 209-210

13. AIR, op.cit, p 3

۱۴. جمهوری اسلامی، ۱۴ اسفند ۱۳۶۸

۱۵. رسالت، ۷ اسفند ۱۳۶۸، همچنین مجموعه گزارش‌هایی تحت عنوان «سفر به باکو، دیار آشنا» و به ویژه بخش پایانی آن در ۲۴ اسفند همان سال که متضمن گوشه‌هایی از فضای واقعی از آن سامان بود.

17. AIR, op.cit., pp. 4-5

۱۸. جمهوری اسلامی، ۲ تیر ۱۳۷۱

۱۹. همان، ۶ تیر ۱۳۷۱

۲۰. سلام، ۲ تیر ۱۳۷۱

۲۱. ایبرار، ۲ تیر ۱۳۷۱

۲۲. جمهوری اسلامی، ۳۱ خرداد ۱۳۷۱

۲۳. برای آگاهی از منتخبی از آراء ایلچی بیگ درباره ایران و موضوع «آذربایجان جنوبی»، بنگرید به:

Abulfaz Elcibay, *Bu Manim Taleymdir*, Baki, Canclik, 1992, she 61, 67, 79-81, 106-107, 168-257

24. Svante E. Cornell. *Small Nations and Great Powers, A Study of Ethno political conflict in the Caucasus*, London, Curzon press. 2001, p 324

۲۵. از آنجایی که در این مجموعه، «مسئله آذربایجان» تنها در چارچوب مناسبات منطقه‌ای ایران مورد توجه است، بحث و بررسی بیشتر این وجه داخلی را به مجموعه دیگری موکول می‌کنیم. که امید است در آینده به صورت یکی از شماره‌های آتی فصلنامه ارائه شود.

26. AIR, op.cit. , p.3 and Swietochowski, op.cit. , p.196

27. Turkish Daily News, April 7, 2000

۲۸. برای مثال بنگرید به جمهوری اسلامی، ۲ و ۱۵ و ۲۲ تیر ۱۳۵۱

گفتگو ۹۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی